

**باب بیستم**  
**در جواب سؤالات متعدده**  
**جمال قدم میفرماید قوله تعالی :**

"بنام دوست بی نام"

کتابت لدی الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاء الله همیشه ایام بذكر مالک انام مشغول باشید و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همانست که نازل شد کلمه ای ترک نشده حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع ما بین مقامین لذا در سوره ملوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است اذا قيل بای جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان يجددوا الدين که معنی آن اینست اگر گفته شود به چه جرم و عصیان نیر امکان را حبس نموده‌اید گویند این قوم اراده نموده‌اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده‌اید و اوست پسندیده نزد شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین میشود قل لو كان القديم هو المختار الخ و چون از بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کل فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی : ان اطلع من افق الانقطاع بوده و اینکه از آیه منزله در لوح پایا سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات ابن است که ذکر شده در مقامی میفرماید و اقول لكم ان كثيرين سيأتون من المشارق و المغرب و يتكئون مع ابراهيم و اسحق و يعقوب في ملكوت السموات و اما بنو الملوك فيطرحون الى الظلمة الخارجيه هناك يكون البكاء و صرير الاسنان و در مقام دیگر مذکور ان النور قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة اكثر من النور لان اعمالهم كانت شريرة لان كل من يعمل السيئات يبغض النور و لا يأتي الى النور لئلا توبخ اعماله و اما من يفعل الحق فيقبل الى النور لكي تظهر اعماله انها بالله معمولة " انتهى

از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسماء در آیه منزله معلوم میشود بعضی بیانات در الواح راجع است بکتاب قبل و ما سطر فیها در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور آمد ولکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات منزل آیات مطلع نخواهد شد

و اما ما سئلت من الارواح و اطلاع بعضها علی بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل البهائ الذین استقروا علی السفینة الحمراء اولئک یعاشرون و یؤانسون و یجالسون و یطیرون و یقصدون و یصعدون کانهم نفس واحدة الا انهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون کذلک قضی الامر من لدن علیم حکیم اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسیکه در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسیکه در تحت این نفوس واقفند کما هو حقه بر مراتب و مقامات نفوس عالییه از خود اطلاع نیابند لکل نصیب عند ربک طوبی نفس توجه الی الله و استقام فی حبه الی ان طار روحه الی الله الملك المقدر الغفور الرحیم و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون مافات عنهم و ینوحون و یتضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع به اعمال و افعال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه نیکوست حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید چون از قبل وعدهء جواب شد لذا این مختصر در حینی که ضوضاء مفترین مرتفع است و صیاح غافلین صوت و صیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد الیوم باید احبای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه ای از کلمات الهیه را ادراک

نموده بودند مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عند الله احب بوده مع این بلایای وارده و قضایای نازله قلم اعلى دوست نداشته و ندارد الا بما ینطق بالحق انه لا اله الا انا المهیمن القیوم چه که نفحهء این کلمه مانع است از ورود احزان ولکن اگر بتأویلات کلمات قبل مشغول شود معین بر احزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نماید حال باین قدر اکتفا رفت ان احمد و کن من الشاکرین کبر من قبلی احبائی الذین اختصهم الله لحبه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله رب العالمین "

ان یا رضا قد ذکر لدى العرش ذکرک و هذا جواب ما اردته فی سؤالک ینبغی لک بان تطیر من الشوق فی هواء حب ربک المتعالی العزیز المنان انا فدینا الابن و ما اطلع بما اراد ربک لا جبریل و لا الملئکة المقربین فاعلم انا کتبنا لعبدنا الخالق الذی کان من ملاء الروح کلمة نلقیها علیک مرة اخرى فضلا من لدن ربک العزیز الغفار نزلنا له اذ سئل مسئله یا ایها الناظر الی المنظر الابهی لیس الیوم یوم السؤال اذا سمعت نداء ربک قل لیبیک یا محبوب العالمین فی کل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعیلاً و ارسلناه الی مشهد الفداء و ما فدیناه بذبح کذلک قضی الامر من لدن ربک العزیز المختار منهم اسمعیل الذی سرع مسرعا الی مقر الفداء فی العراق بعد الذی انجذب بکلمة من لدنا و فدی نفسه منقطعاً عن الاکوان و منهم اشرف الذی کان ذاکراً بین العباد بذکر ربه مالک یوم التناد و کلما منعه ازداد شوقه الی الله الی ان فدی نفسه و طار فی هواء القرب و دخل مقعد الامن مقام الذی جعلناه اعلى المقام و منهم البصیر علیه ثناء الله و ذکره لعمری انجذب بنداؤه حقایق الاشیاء اذ طلع من افق بیته بثناء ربه و کان منادیا بین العباد بهذا الاسم الذی اضطربت البلاد الی ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله کذلک نزلنا الامر فی الالواح و منهم من فدی نفسه فی الطاء و منهم من قطع حنجره اذ رأى نفسی مظلوماً بین ایدی الفجار و منهم من اخذ حب الله علی شأن نبذ نفسه فی البحر قل ان اعتبروا یا اولی الابصار لم ادر ای ذبیح اذکر لک یا ایها المذکور بلسان ربک فی هذه اللیلة الی طیوف حولها النهار و منهم فخر الشهداء الذی احضرناه لدى الوجه و خلقناه بکلمة من لدنا ثم ارسلناه بکتاب ربک الی

الذی اتبع هویہ و فصلنا فیہ ما تمت بہ حجة الله علیہ و برہانہ علی من فی حولہ  
کذلک قضی الامر من لدن مقتدر الذی کینونہ القدرة تنادی عن ورائہ لک العظمة و  
الاعتدار

ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناس سر بریده فراوان بود بخانه ما محبوبتر آنکه  
در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و ولہ و اشتیاق این نفوس مذکورہ و مقامات  
ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند کہ بمیل و ارادہء خود در سبیل محبوب آفاق  
جان ایثار نمودند و از مشہد فدا بر نگشتند اینہمہ اسماعیل نقد داری و خود بر احوال  
بعضی مطلعی این نقد تو را کافی است و چہ مقدار نفوس دیگر کہ بعد از اخذ بمنتهای  
استقامت ظاہر شدند بشأنیکہ تا حین خروج روح از جسد بذکر اسم اعظم جہرہ ذاکر  
بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاہر نشدہ لو تتفکر تخر علی التراب و تقول لک  
العظمة و الجلال یا محیی من فی العالمین و ما سمعت فی خلیل الرحمن انہ حق لا  
ریب فیہ مأمور شدند بذبح اسماعیل تا آنکہ ظاہر شود استقامت و انقطاع او در امر  
الله بین ما سواہ و مقصود از ذبح او ہم فدائی بود از برای عصیان و خطاہای من  
علی الارض چنانچہ عیسی بن مریم ہم این مقام را از حق جل و عز خواستند و  
ہمچنین رسول الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنایات خفیہ حق و رحمت  
محیطہ او نداشتہ و ندارد نظر بعصیان اہل عالم و خطاہای واقعہ در آن و مصیبات  
واردہ بر اصفیاء و اولیاء جمیع مستحق ہلاکت بودہ و هستند ولکن الطاف مکنونہ  
الہیہ بسببی از اسباب ظاہرہ و باطنہ حفظ فرمودہ و میفرماید تفکر لتعرف و کن من  
الثابتین

و اما ما سئلت من الجبریل اذا جبریل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا  
تكلم لسان الاحدية بكلمته العليا يا جبريل تراني موجودا على احسن الصور في ظاهر  
الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير آنچه سؤال شده و میشود جمیع  
در الواح الله از قبل و بعد تلویحا و تصریحا نازل و الیوم نغمہ قلم قدم لا اله الا انا  
المہيمن القیوم است هذا ما وعدتم به فی البیان من لدى الرحمن لو انتم تعلمون "